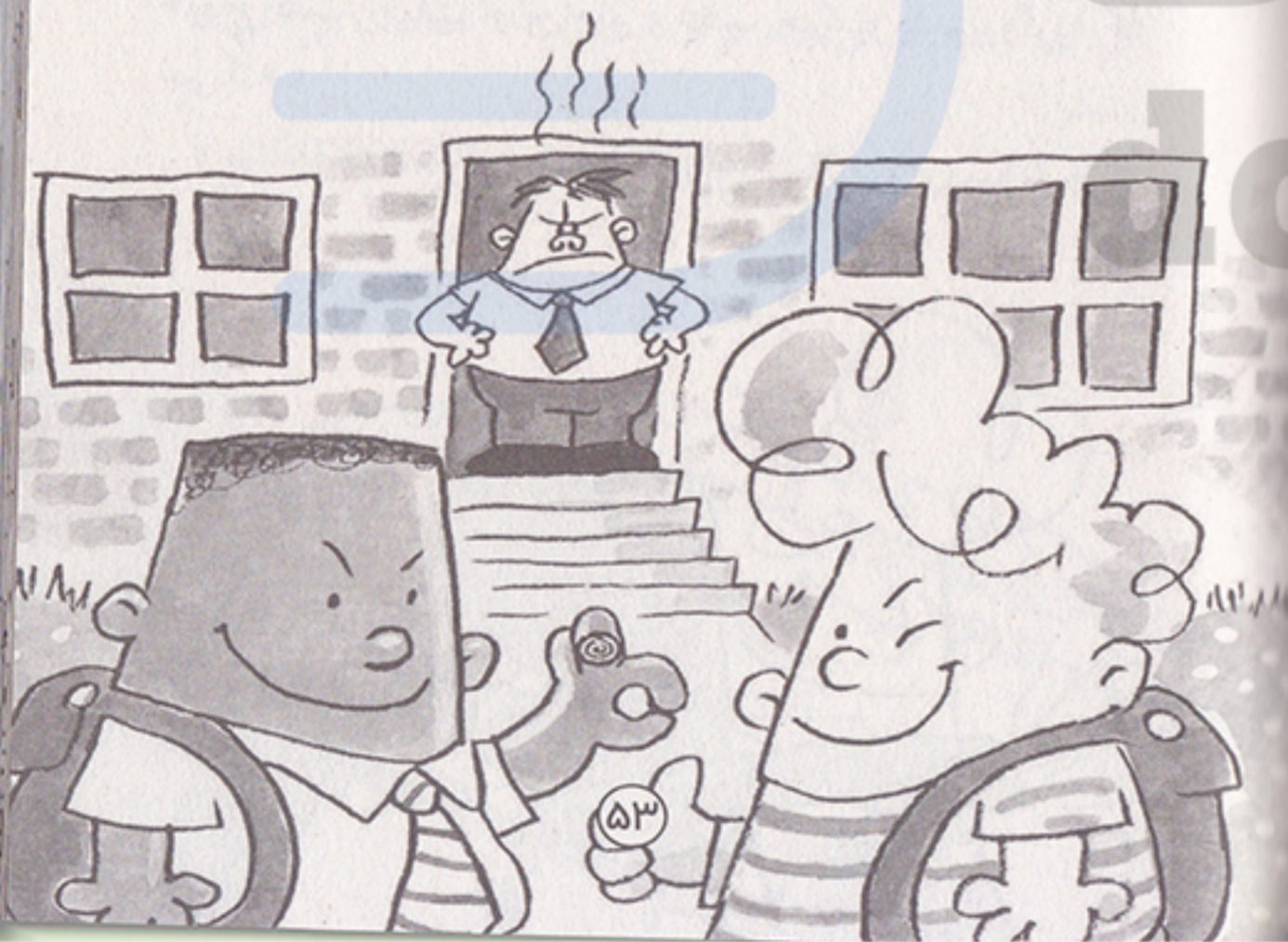
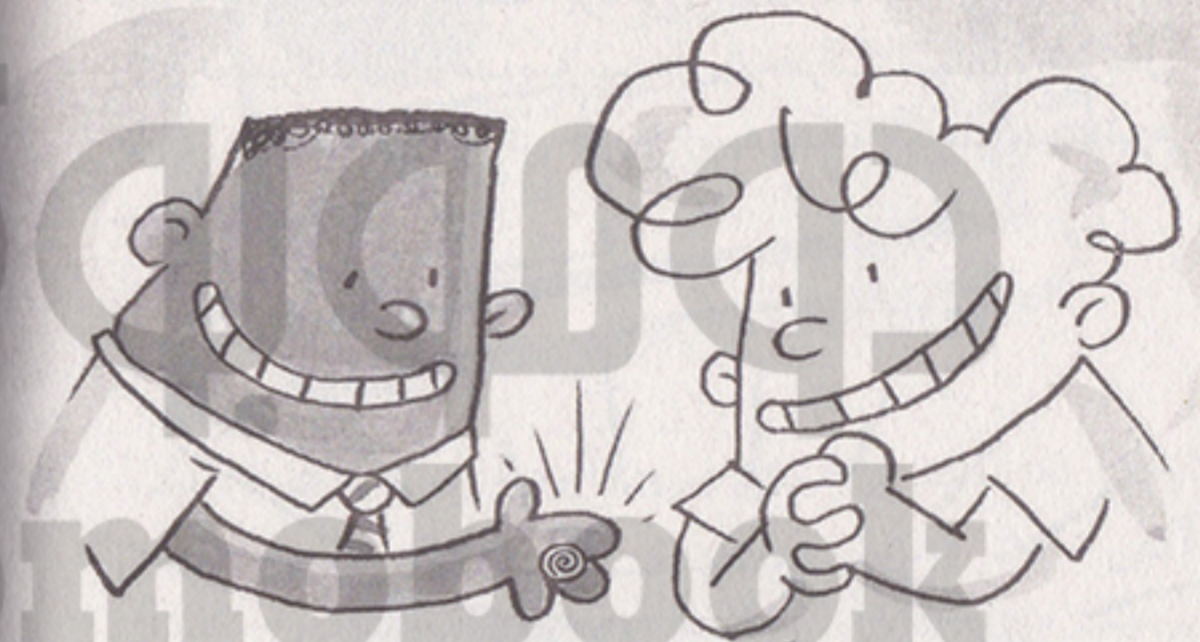


فصل ده انگشتر سه‌بعدی عینونیزم

صبح روز بعد، جورج و هرولد برای شستن ماشین و تمیز کردن دوباره پشت‌بام به‌موقع به خانه آقای کراپ نرسیدند. درحقیقت حتی به مدرسه هم کمی دیر رسیدند. بالاخره وقتی سروکله‌شان پیدا شد آقای کراپ جلوی در ورودی منتظر آن‌ها ایستاده بود. او از دست پسرها عصبانی بود!



جورج با صدای بلند گفت: «خدا رو شکر! این همون چیزیه که همیشه آرزوش و داشتیم!»
هرولد گفت: «بذار ببینم، بذار ببینم!»
جورج هشدار داد: «مستقیم به اون نگاه نکن. تو که نمی‌خوای هیپنوتیزم بشی، می‌خوای؟»



هرولد پرسید: «تو واقعاً فکر می‌کنی کار می‌کنه؟ تو واقعاً فکر می‌کنی همون‌طور که آگهی می‌گه ما می‌تونیم دوست‌هامون و شگفت‌زده کنیم، دشمن‌هامون و مهار کنیم و دنیا رو زیر سلطه خودمون دربیاریم؟»
جورج گفت: «بهتره که کار کنه، وگرنه درست همه چهار دلارمون و هدر دادیم!»

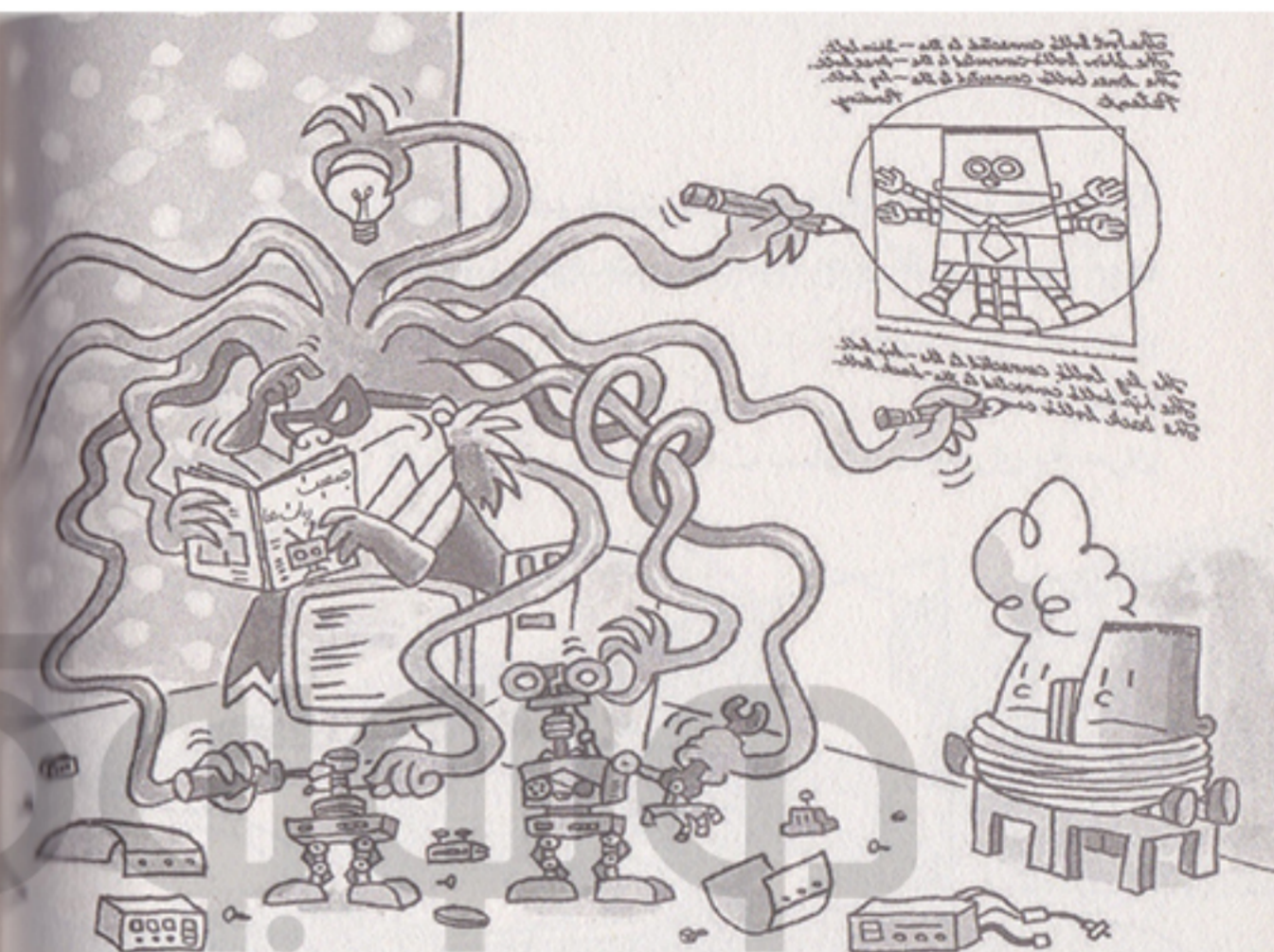
روز بعد ربات‌های خانم ویدجی کامل شده بودند. او نام ربات‌هایش را جورج رباتی و هرولد ۲۰۰۰ گذاشت.

هرولد گفت: «می‌دونی، یه چیزی درمورد اون ربات‌ها به نظر آشنا می‌آد.»

جورج گفت: «آره، اون‌ها شبیه ما هستن با این تفاوت که به اندازه ما خوش‌تیپ نیستن!»

خانم ویدجی کشویی را که روی قفسه سینه ربات‌ها جاسازی شده بود باز کرد و اسپری اتوکشی را داخل آن قرار داد و بعد در کشوها را بست. سر دو رباتش را نوازش کرد و آن‌ها را به مدرسه فرستاد.

خانم ویدجی در حالی که می‌خندید گفت: «حالا کاپیتان زیرشلواری دیگه هیچ شانسی نداره!»



جورج و هرولد بی‌صبرانه به خانم ویدجی نگاه می‌کردند که موهایش در حال سرهم کردن هزاران پیچ‌ومهره، چرخ‌دنده، چیپ‌های کامپیوتری، سیم و... بود.

خیلی زود دو ربات کوچک جلوی چشمان آن‌ها درست شد. هرولد گفت: «من فکر نمی‌کردم خانم ریبیل این قدر باهوش باشه و بتونه ربات درست کنه.»

جورج گفت: «منم نمی‌دونستم. فکر کنم اون آب‌میوه قدرت بی‌نهایت باید روی مغزش هم اثر گذاشته باشه.»

«بسیار خوب، آروم باشین، پسرها و دخترها... بله... بله... این یه اسم مسخره و خنده‌داره. می‌فهمم، اما اجازه بدین تا براتون توضیح بدم چطور این اسم من شد... لطفاً آروم باشین! این اسم این قدرها هم خنده‌دار نیست. بهتون قول می‌دم. اووووممم، پسرها و دخترها! پسرها و دخترها! ازتون خواهش می‌کنم خنده رو تموم کنین. خیلی خوب... می‌خوام تا ده بشمرم و وقتی تموم شد از همه‌تون می‌خوام ساکت شده باشین تا بتونیم با دنیای خارق‌العاده علوم آشنا بشیم. یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه...»

... نه‌ونیم... بچه‌ها، لطفاً خندیدن و تموم کنین. می‌دونم که خیلی از درس‌هاتون عقب افتادین و کلی کار برای انجام دادن داریم تا خودمون و برسونیم. تمومش کنین. نمی‌خوام دوباره بهتون بگم. این خنده‌دار نیست. هیچ دلیلی وجود نداره که به اسم من بخندین. من مطمئنم اگه بهش فکر کنین، همه ما اسم‌های خنده‌داری داریم. همین الان تمومش کنین. باشه پسرها و دخترها! من صبر می‌کنم تا همه‌تون آروم بشین... می‌تونم صبر کنم...»



فصل یازده تعلیق تنبیه مجمع اختراع

جورج و هرولد از در اتاق به بیرون خزیدند و دویدند: به طوری که در پشت سرشان محکم بسته شد. آقای کراپ که داشت به سالن می آمد فریاد زد: «آهای، شما پسرها اتاق تنبیه رو ترک کردین! می دونین این یعنی چی؟!»
جورج با گریه گفت: «ما مجبور بودیم!»
آقای کراپ با خنده فریاد زد و گفت: «چه بد! شما پسرها اخراج هستین!»



درست در همان لحظه صدای دینگ بزرگی شنیده شد و از کنار PASTYY۲۰۰۰ توالت‌های سفیدرنگی در اندازه‌های مختلف ظاهر شد. دندان‌هایشان تیز و نامرتب، چشمانشان بزرگ و قرمز و عصبانی با رگ‌های ورم کرده بود.

توالت‌های شیطانی فریاد زدند: «یام، یام!!! همه رو بخور!»
تقریباً همان لحظه یک توالت سخن‌گوی دیگر ظاهر شد و بعد یکی دیگر و همان‌طور پشت سرهم یکی دیگر تولید می‌شد که با فریاد می‌گفتند: «یام، یام!!! همه رو بخور.»

هرولد گیج شده بود. گریه‌کنان گفت: «وای نه! ملوین راست می‌گفت! عکس اتمی trans-Somgobulating Yectofantrplutoniczanziptomiser واقعاً زنده می‌کنه، تنفس می‌ده و کپی سه‌بعدی از عکس تک‌بعدی می‌گیره.»

جورج گفت: «من یه ایده دارم.»

هرولد پرسید: «چی؟»

جورج با فریاد گفت: «بدووو!»



زورکس با صدای بلند گفت: «ای احمق‌ها! حالا ما نابودتون می‌کنیم!»
 زورکس شیطانی شاخک‌هایش را به سمت جورج، هرولد و آقای
 کراپ تکان داد و سپس برای آن‌ها بشکن زد.

تق!

ناگهان آقای کراپ تغییر کرد.

۶۹

بنابراین جورج و هرولد آقای کراپ را به سالن کافه‌تريا بردند تا
 با خانم‌های پیشخدمت شیطانی روبه‌رو شود. ناگهان زورکس
 شیطانی از سایه بیرون پرید، شانه‌های هرولد را گرفت و با
 هیجان گفت: «گرفتمت!»

هرولد فریاد زد: «عققق!!!»

او خودش را عقب کشید؛ بنابراین دستکش‌های زورکس از
 دستش درآمد و دو شاخک سبز و لزجش نمایان شد. جورج
 گفت: «آقای کراپ دیدین؟ ما به شما گفتیم که اون‌ها آدم‌فضایی
 هستن!»

